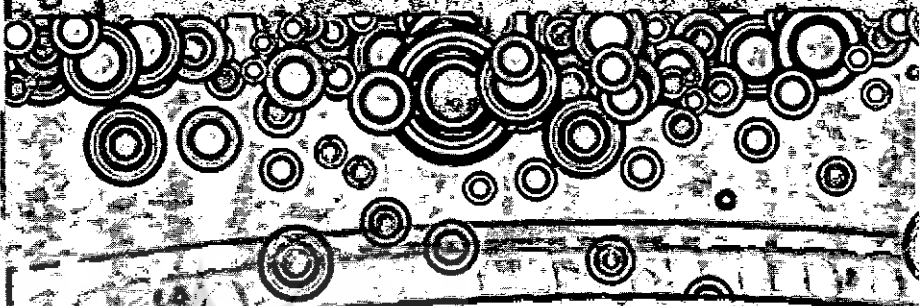


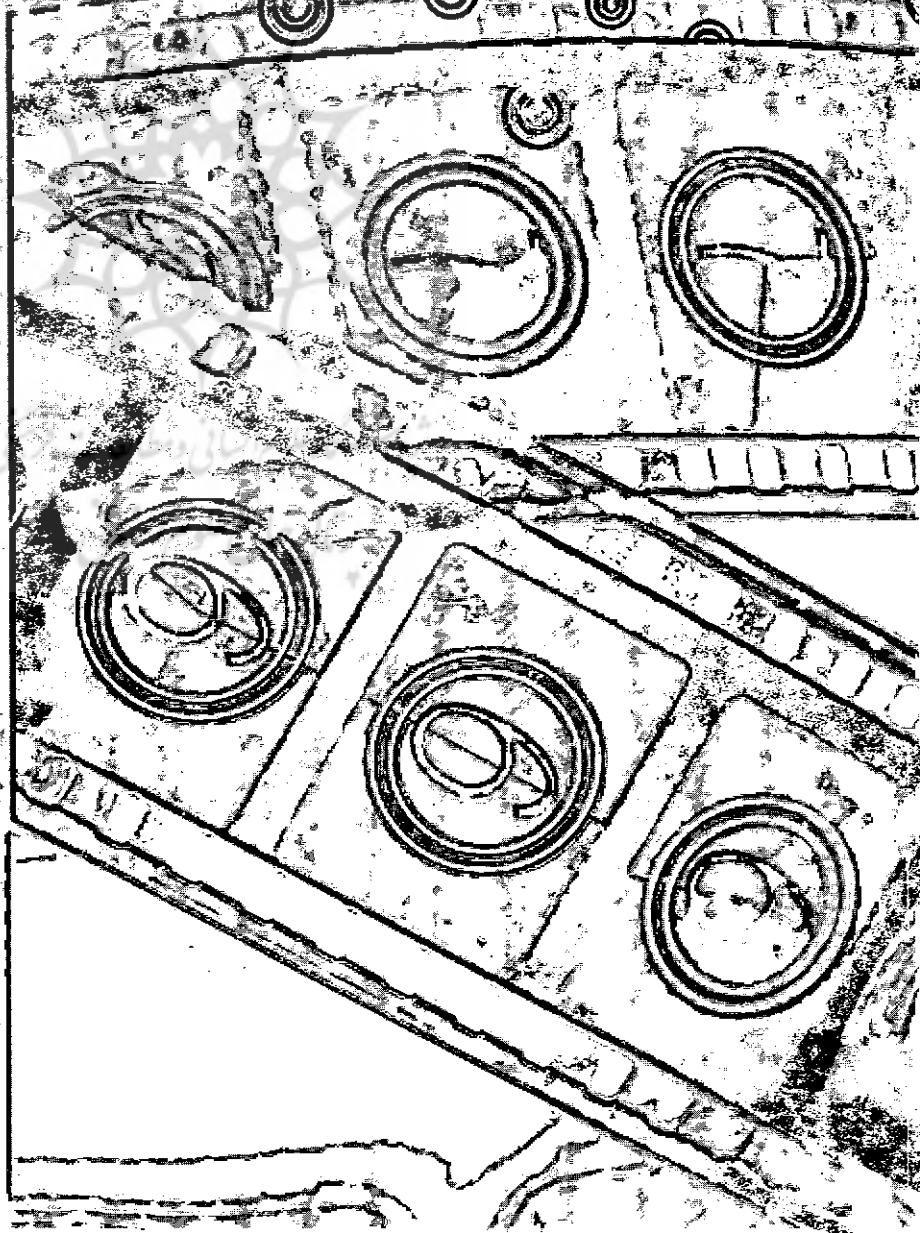
سینمای جهان

به همت: حامد مظفری
با همکاری: حسین کینی، مهسا پور بختیار و نادیا زکالوند



جایگاه ایجاز

فیلم کوتاه همان‌طور که از نامش پیداست به فیلمی گفته می‌شود که زمانی کوتاه دارد؛ البته تنها زمان، ملاک این گونه‌ی فیلم نیست. فیلم کوتاه جایگاه موجز گویی، خلاقیت و تجربه‌گرایی است. فیلم کوتاه امروزه در جهان به عنوان یک گونه شناخته می‌شود. جشنواره‌های بی‌شماری در سراسر دنیا به فیلم کوتاه اختصاص دارند. هم‌چنین مراسم و جشنواره‌های بزرگ دنیا نظیر اسکار، کن و برلین در کنار نمایش فیلم‌های بلند، نمایش فیلم‌های کوتاه هم دارند که این فیلم‌ها جوایز خاص خودشان را نیز می‌گیرند. نخستین فیلم‌های تاریخ سینما، کوتاه بودند. سینمای کوتاه، اندیشه‌ها و داستان‌ها را به صورت موجز بیان می‌کند. فیلمسازان بزرگی نظیر «بیر یانولو پازولینی»، «کن لوچ» و «آلن رنه» سینما را با فیلم کوتاه شروع کردند. سینمای کوتاه جهان به وسیله‌ی شبکه‌های هنری تلویزیون‌ها و هم‌چنین جشنواره‌های متعددی مانند جشنواره‌ی فیلم کوتاه پاریس، جشنواره‌ی فیلم کوتاه هالووین انگلستان، جشنواره‌ی فیلم کوتاه فلیکر فست استرالیا، جشنواره‌ی فیلم کوتاه تامپه‌ی فنلاند و جشنواره‌های فیلم کوتاه اوبرهاوزن و اسپن آمریکا به حیات خود ادامه می‌دهد.



فیلم کوتاه به ایده‌های درجه یک نیاز دارد!

مهسا پوریختیار

«کن لوچ» کارگردان و فیلمنامه‌نویس انگلیسی، هفدهم ژوئن ۱۹۳۶ در وارویک شایر انگلیس به دنیا آمد. این کارگردان با نام کامل «کنت لوچ» تا کنون بیش از ۴۰ فیلم را کارگردانی کرده است. وی نه تنها سیاسی‌ترین فیلمساز انگلیس است، بلکه بیش‌ترین تمیزی‌ها را هم متحمل شده است. فیلم سینمایی «زندگی خانوادگی» که در سال ۱۹۷۱ ساخته شده از جمله فیلم‌های کن لوچ است که در دوره‌ی خود با سانسور بخش شد. انسان‌هایی تنها در میان جمعیتی از انسان‌ها، موضوع غالب در آثار سینمایی وی محسوب می‌شود. لوچ پس از ساخت چند فیلم کوتاه و مستند در ادامه‌ی جنبش سینمایی مستند انگلیس توانست در سال ۱۹۷۹ یکی از مطرح‌ترین فیلم‌هایش را با نام «فوج» کارگردانی کند. از دیگر آثار این کارگردان می‌توان به فیلم‌های «بیدیاری» (۱۹۷۳)، «نگاه‌ها و لبخندها» (۱۹۸۱) و «نان و گل‌های سرخ» (۲۰۰۰) اشاره کرد. کن لوچ در سال ۲۰۰۶ فیلم «بادی که در مرغزار می‌پیچد» را ساخت و با این فیلم، جایزه‌ی نخل طلای جشنواره‌ی سینمایی کن را از آن خود کرد. لوچ در این فیلم به دوره‌ی آغازین مبارزه‌ی ایرلند در راه استقلال پرداخته و در بخش‌هایی از آن به صراحت، مخالفت خود با حمله‌ی آمریکا به عراق را بیان داشته است.

وی در سال ۲۰۰۷ فیلمی با نام «این یک جهان آزاد است» را ساخت و در آن به بررسی مشکلات موجود در زندگی مهاجران ساکن لندن پرداخت. «در جست‌وجوی اریک» آخرین ساخته‌ی این کارگردان انگلیسی‌تبار است که در مراحل نهایی تولید قرار دارد. کن لوچ امروزه از سرشناس‌ترین فیلمسازان انگلیس شناخته می‌شود. وی به نسل فیلمسازانی تعلق دارد که در اواخر دهه‌ی ۶۰ با تمهدهات اجتماعی خود سیمای تازه‌ی سینمای انگلیس بخشیدند. این سینماگر در تمام آثارش به ناروایی‌ها و نابرابری‌های اجتماعی تاخته و از حقوق ستمدیدگان دفاع کرده است؛ شاید به همین دلیل بوده که سیاستمداران هیچ‌گاه رابطه‌ی خوبی با وی نداشته‌اند. کن لوچ در ساخت فیلم‌های کوتاه هم سوابق درخشانی دارد. فیلم‌های کوتاه کن لوچ بیش‌تر از آن‌که اسیر حاشیه‌های تکنیکی باشند به مفاهیم پایبندند، به این معنا که مخاطب در مدت زمانی کوتاه چنان از نظر مفهومی گرفتار فیلم می‌شود که حتی اشکالات موجود در فیلم‌برداری را نمی‌بیند. «چاکان پسر سینما» یکی از بهترین نمونه‌های آثار کوتاه کن لوچ به شمار می‌رود که کاملاً بر همین مبنای ساخته شده است.





فیلم‌های کوتاه شما اغلب بر مبنای روایت داستانی استوارند؛ آیا با این مسئله موافقت می‌کنید؟

همین‌طور است. کلاً در عالم سینما برای ایده‌ها و همچنین روش تبدیل ایده به تصویر ارزش زیادی قابلیم البته این موضوع به این معنا نیست که نخواهیم از ابزار سینمایی موجود استفاده کنیم، بلکه سعی می‌کنیم از کم‌ترین ابزار بیش‌ترین بهره‌رایی را ببریم. آیا این تکیه بر ایده‌ها ممکن نیست که سبب مخاطب‌گریزی شود؟

تا کنون که چنین نبوده یا بهتر است بگوییم در مورد فیلم‌های کوتاه هم چنین اتفاقی رخ نداده است. ببینید در ساخت فیلم کوتاه شما باید در مدت زمانی بسیار اندک تصویری واقعی از هفتان را ارائه دهید در چنین شرایطی باید از زوایا کاسته و بر مفاهیم افزود.

آیا با این موضوع موافقت می‌کنید که هر ایده‌ی داستانی کوتاهی قابلیت تبدیل شدن به فیلمی بلند را دارد؟

اگر بخواهیم کاملاً اصولی رفتار کنیم مطمئناً خیر، اما اگر بنا بر آن باشد که شما با یک به اصطلاح ایده بخواهید تهیه‌کننده‌ی را برای دریافت بودجه‌ی عظیم تحریک کنید بله!

در این باره بیش‌تر توضیح دهید.

هنرمند در مفهوم وسیع خود فردی است که می‌خواهد مفاهیم ذهنی‌اش را از راه‌های مختلف به رویت برساند؛ یک نفر با نقاشی این کار را می‌کند، یک نفر دیگر با موسیقی و یکی دیگر با سینما. تا این‌جای کار همه چیز مقدس است و حتی ممکن است هنری که خلق شده به اسباب کسب درآمد هنرمند هم تبدیل شود، اما اگر کسی بخواهد از روشی نادرست برای رسیدن به پول استفاده کند دیگر نمی‌توان عنوان هنرمند را به او اطلاق کرد.

پس تعمیم ایده‌ی فیلم کوتاه برای ساخت فیلم بلند هم چندان با ارزش نیست؟ همین‌طور است. شما باید پیش از شروع، تصمیم خود را بگیرید این درست نیست که تا میانه‌های راه بیایی و وقتی که بر اثر یک اتفاق تهیه‌کننده‌ی خوبی پیدا کردی بخواهی هفت را تغییر بدهی!

با این حساب در روند ساخت فیلم کوتاه اصلی‌ترین مرحله، مرحله‌ی تبیین داستان است؟!

مطمئناً بله! ما اغلب بر همین مینا کار می‌کنیم. ابتدا باید یک داستان کاملاً بکر را پیدا کرد سپس آن را بر روی کاغذ آورد و در نهایت به بهترین شکل تصویر آفرید. یعنی تا داستان وجود نداشته باشد، ساخت فیلم کوتاه بی‌معناست؟

صداصد؛ کوتاه و بلندش فرقی نمی‌کند. اصلاً به خاطر ندارم تا کنون توانسته باشم بدون داستان فیلم بسازم. البته ساخت مستند مقوله‌ی جدی‌تری است که ربطی به بحث ما ندارد.

اما این روزها خیلی از فیلمسازان جوان را می‌بینیم که کنکاش‌های ذهنی خود را به فیلم تبدیل کرده و غالباً هم فیلم کوتاه می‌سازند.

به نکته‌ی خوبی اشاره کردید. من هم از این نمونه‌ها زیاد دیدم و متأسفانه باید بگویم ساخت فیلم بر مبنای تئوری‌های ذهنی فقط روشی است برای ثبت آن تئوری‌ها! یعنی این‌گونه روش‌ها، مانایی روش داستانی‌گویی را نخواهند داشت؟

یقیناً همین‌طور است. فرض کنید شما می‌خواهید در مورد یک بیماری مثل سرطان فیلم بسازید؛ بهتر آن است که در قالب یک فیلم داستانی به توصیف این بیماری بپردازید یا بر مبنای هذیان‌های ذهنی بیماری که مبتلا به سرطان است؟ هر دو روش را می‌توان به کار برد!

بله، هر دو روش را می‌توان به کار برد اما شک نکنید که روش اول زودتر با مخاطب ارتباط برقرار می‌کند؛ البته منوط به ایجاد یک روایت داستانی خوب! شاید هم بی‌فیدی که در فیلم‌های کوتاه جوان‌ترها می‌بینیم ناشی از همین فقدان روایت داستانی باشد.

تنبلی نسل جدید در تمام عرصه‌ها بازتاب داشته است. این روزها متداول شده که با کنار هم قرار دادن چند نما و دیالوگ مثلاً روشنفکرانه فیلم ساخته شود؛ در مورد فیلم‌های کوتاه این وضعیت وخیم‌تر شده است، چرا که تا به کارگردان می‌گوییم

چرا فیلمت مفهوم نداشت از این نکته سخن می‌گویند که من فیلم کوتاه ساختم نه فیلم بلند!

در حالی که فیلم کوتاه، یک گونه بوده و هیچ دلیلی برای کم‌کاری پدید نمی‌آورد!

این که در فیلم کوتاه به فضاهای انتزاعی روی بیاوریم اصلاً چیز بدی نیست، اما باید در زمینه‌ی این فضاها ایده‌هایی هم برای جذب مخاطب داشته باشیم. این که در زمانی کوتاه فیلم می‌سازیم توجیهی برای نقایص دراماتیک نیست.

این روزها به جز فیلم‌های کوتاه، فیلم‌هایی تحت عنوان «خیلی کوتاه» هم رواج یافته‌اند؛ آیا تا کنون به کنکاش درباره‌ی چنین فیلم‌هایی پرداخته‌اید؟

بله. خودم هم یکی از این فیلم‌های خیلی کوتاه را ساختم. باید دقت شود که حداقلی از زمان برای فیلم در نظر گرفته شود و البته این را باید کارگردان تعیین کند، وگرنه اگر فقط به علت کمی بودجه از زمان فیلمتان بزدید به هیچ چشم‌اندازی نخواهید رسید.

در مورد فیلم خیلی کوتاهی که ساختید کمی توضیح دهید.

چند سال پیش فیلمی درباره‌ی واقعه‌ی یازدهم سپتامبر ساختم که در زمره‌ی همین آثار قرار می‌گیرد.

منظورتان همان کار چند ایزودی است؟

بله؛ ما یازده کارگردان بودیم و هر کدام از ما ایده‌های خاص خود را داشت. جالب این‌جا بود که هیچ‌کدام از ما درباره‌ی این واقعه به‌مانند همکاران فکر نمی‌کردیم. مجموعه‌ی این کار چندان دلچسب نبود!

شاید به خاطر این که برخی از همکاران تلاش کردند روایتی مستندوار از واقعه ارائه دهند در هر صورت بعضی‌ها درست کار کردند و بعضی‌ها هم کم‌کاری کردند.

البته حلقه‌ی ارتباطی درستی هم میان ایزودهای مختلف وجود نداشت!

خیر، این‌طور نیست! حلقه‌ی ارتباطی ما، انفجار برج‌های دوقلو بود و شاید بیش‌ترین ارتباط تماشاگر با تصویر از همین‌جا ناشی می‌شد.

اما من دیگر پروژه‌ی کوتاهتان که «چاکان پسر سینما» نام دارد را بیش‌تر پسندیدم!

فقط به خاطر ایده‌ی بکرش! من برای ساخت این پروژه‌ی سه دقیقه‌ی از درون چندین ایده گذشتم و در نهایت به لحظه‌ی رسیدن به وقتی قلم را روی کاغذ گذاشتم، همه چیز به راحتی روایت شد! ■